

در حریم عشق



محمدتقی نعمت‌زاده

پنجشنبه ۷۲/۲/۳۰ برابر با ۲۹ ذی‌القعدة ۱۴۱۳

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»

عروشیان بانگ ولله علی الناس زنند پاسخ از خلق سمعنا واطعنا شنوند
از سرپای درآیند سراپا به نیاز تا تعال از ملک العرش تعالی شنوند

هنگام اذان صبح بود که از خواب برخاستم. بعد از اقامه نماز و صرف چایی، که تا ساعت ۶ بطول انجامید، عازم حرکت به مسجد محمدی شدم. مراسم بدرقه انجام شد. هنگام جدایی از خانواده و بستگان، لحظاتی بغض گلویم را فشرده و...

در طی مسیر، احساس دیگری داشتم، راه خسته کننده دزفول - اهواز که سالهاست از آن مسیر در تردد و رفت و آمد بسیار سریع گذشت. در میان راه افرادی صلوات‌های پی در پی می‌طلبیدند و از این ثواب بی‌بهره نمی‌ماندند. در مصلاهی اهواز برخی از آشنایان بودند که ما را شرمنده الطاف خود کردند. خداوند بار دیگر به خود و دیگران توفیق تشریف عنایت نماید و این آرزو به دل کسی نماند.

بیش از نیم ساعتی در مصلا نبودیم که حرکت به فرودگاه آغاز شد. به علت کوچکی فرودگاه اهواز، بدرقه نهایی در مصلا انجام می‌شد. البته با مختصر تفتیش و کنترل.

اولین سالی است که حاجیان خوزستانی از اهواز عازم جده می‌شوند. تا سالهای پیش، بیش از ۴۸۰۰ نفر باید از شیراز می‌رفتند و این جدا از هزینه و فوت وقت و خطرات احتمالی، مایهٔ دردسر و رنجش برای زائران و هیأت استقبال کننده بود که در بدر می‌شدند و با هزار سختی خود را به شیراز می‌رساندند، و اینک گرچه فرودگاه کوچک است، کمبود جا احساس می‌شود و مشکلاتی را در پی دارد لیکن بسیار بهتر از سالهای پیش است. به همین خاطر تابلوهایی نصب کرده‌اند و در آنها به حاجیان خوش‌آمد گفته‌اند و این اقدام را به فال نیک گرفته‌اند.

هوایمای بوئینگ ۷۰۷ با حدود ۳۰۰ نفر مسافرِ دیار دوست، تا ساعتی دیگر پرواز به طرف جده را آغاز می‌کند و الآن هنگام ظهر است که باید ۳۰۰ نفر نماز ظهر را در اتاقک ۹ متری فرودگاه بخوانند و این، سرعت در عمل را می‌طلبد.

در فرودگاه جده

ساعت دو و پنجاه دقیقه بود که هوایما از باند فرودگاه اهواز به پرواز درآمد و مسیر اهواز - جده را در دو ساعت و پنجاه دقیقه پیمود. البته ده دقیقه زمان هم برای فرود در فرودگاه جده سپری شد. ساحل دریای احمر و شهر جده با ساختمانهای بلندش نمایان بود. ساعت پنج و چهل دقیقه بود که در فرودگاه نشستیم، ساعت را به وقت محلی اعلام کردند که چهار و چهل دقیقه بود.

فرودگاه جده بسیار بزرگ و دیدنی است بخصوص قسمت مخصوص حجاج (مدینه الحجاج الجویه) از قسمت شماره ۴ که مخصوص فرود پروازهای ایرانی است پیاده شدیم. درب هوایما به یک راهرو باز می‌شد. بعد از عبور از این قسمتِ سرپوشیده، از پله‌ها پایین آمدیم، ایستگاه موقتی بود برای تفتیش و نشست اولیه؛ سالنی مجهز و تمیز به ابعاد ۲۰ متر در ۳۰ متر با دستگاه فیلمبرداری و کنترل مخفی که بر روی دیوار نصب است و بطور خودکار عمل می‌کند. در دو طرف سالن صندلیهای آبی رنگی بود با پلاستیک فشرده، محکم و زیبا که بر روی هر یک چهار نفر می‌نشستند. قسمتی برای آقایان و طرف دیگر خانمها. بالای در خروجی سمت چپ جمله «خوش آمدید» را به چند زبان نوشته بودند. لوله‌های آتش‌نشانی را بطور مرتب در سقف کشیده بودند. چندین ستون مانند لامپ‌های بدون حباب که به هنگام

خطر آب را با فشار قوی پخش می‌کنند و برای شستن سالن وسیله مناسبی هستند نصب شده بود.

کمتر از نیم ساعت در آنجا بودیم که چند نفر، چند نفر به سالن جنبی منتقل شدیم تا گذرنامه‌ها چک شده و برنامه رفتن ما از جده ترتیب داده شود، سالن دوم به همان کیفیت سالن اول بود، با این تفاوت که سه الی چهار برابر نمودار می‌شد. جوانان سعودی که اغلب لباس شخصی بر تن داشتند بطور کامل، خود و اسباب و اثاثیه مختصرمان را بازدید کردند یکی از آنها به چند دفتر سفیدم نگاه چپ انداخت و معترض بود. مفاتیح را می‌بردند و مهر نماز را نیز همچنین. بعضی‌ها اهل معامله بودند و می‌خواستند زعفران و پسته و خرمای زائران را ببرند. بیشتر از کشورهای دیگر بودند؛ از دانشجویان و یا کارگران مصر و یمن و... سیگار بر لب امر و نهی می‌کردند. ردیفی به جلو می‌رفتیم و بر گذرنامه ما مهر ورودی می‌زدند و اگر چند کلامی با آنها انگلیسی و یا عربی صحبت می‌کردیم لبخندی هم می‌زدند. در سر در بیرونی سالنی که ما بودیم نوشته شده بود «۴» و بعد مشخص شد که ۱۵ تایی همچون این سالن و آن فرود از هواپیما را دارد.

محوطه بیرون که سالن انتظار فرودگاه است بسیار زیبا و دیدنی است و عظمت فرودگاه جده را باید در آن جستجو کرد. اکنون که به آن نگاه می‌کنم هوا اندکی تاریک شده است.

فرودگاه مجهز است به وسایل بهداشتی، اطلاعاتی، حمل و نقل، رستوران، نمازخانه، بازارچه، کیوسک تلفن شهری - دولتی و خیلی چیزهای دیگر که فرصت دقت در آنها را نداریم. شایان ذکر است این وسایل طوری جمع شده‌اند که هیچگونه ازدحامی احساس نمی‌شود و افراد در مقابل ترمینال ورودی خویش می‌نشینند تا مسؤولان کاروان بعد از تهیه غذا به حمل و نقل آنها بپردازند. مسؤول اطلاعات و حل و فصل تمام امور در اینجا شرکت «مکتب وکلاء موحد» است که با ساختمانهای مجهز و مدرن و ماشینهای پارک شده در اطراف، آماده انتقال حجاج به میقاتهای جحفه و یا مدینه و... است.

فضای این منطقه وسیع به وسیله پوشش‌های چادری مانند مسقف شده که بسیار محکم و جالب به نظر می‌رسد و بوسیله حفاظ‌هایی قوی و سیم‌هایی محکم به ستون‌های کناری بسته شده‌اند.

در این سالن انتظار برای هر کشوری جایی برای سلف سرویس دارد. ساعتی قبل برای حمل غذای شب که رفته بودیم، جای بسیار تمیزی است مجهز و کاملاً بهداشتی؛ غذاهای درست شده را در وسایل یکبار مصرف می‌گذارند و با کشیدن زورق آلومینیومی بر روی هر کدام، به تعداد افراد کاروان تحویل می‌دهند.

سیستم فاضلاب و برق، همه زیر زمینی است و ماشینهای نظافتچی لحظه‌ای آرام و قرار ندارند. غرّش هواپیماها لحظه‌ای بند نمی‌شود. الآن که ساعت از ۱۰ شب به وقت محلی گذشته، باید بار و بنه را بر بالای ماشینها گذاشته برای مُحرم شدن راهی جحفه شویم؛ چرا که مدینه دومی هستیم. گفتنی است که هوای جده اندکی شرّجی است.

جحفه

جمعه ۷۲/۲/۳۱ مسیر تا جحفه را با ماشین روباز آمدیم. جحفه در ۱۵۶ کیلومتری شمال غربی مکه و در کنارهٔ دریای سرخ واقع است. حرکت ما به ساعت محلی ۱۲ شب بود. باد می‌وزید و ما به زور چرتکی می‌زدیم دو ساعت و اندی طول کشید که در جحفه بودیم. جحفه میقات^۱ ماست. از ماشین که پیاده شدیم غسل کردیم، وضو گرفتیم، عریان شدیم و احرام پوشیدیم. لباس احرام دو تکه پارچهٔ ندرختهٔ سفید ساده است که یکی را به کمر پیچیدیم و دیگری را بر دوش انداختیم. نمودی داشت از تهی شدن همهٔ منیّت‌ها، تکاثرها، تفاخرها و دنیاطلبی‌ها و نمادی داشت از بهداشت، صفا و صمیمیت، روشنی و نور و لباس روزگار تولد و مرگ. و نمایشی بود از قطع همه چیز برای پیوستن به ابدیت؛ انگار به دارالقرار می‌روی و می‌گریزی ازین دارالفرار.

در اینجاست که باید خود را پاک کنی و بیایی، به قول «عین‌القضاة»: «دَغْ نَفْسِكَ وَتَعَالَ». و در اینجاست هرچه تو را به یاد «تو» می‌اندازد و نشانت می‌دهد که کیستی و چیستی! بر تو حرام می‌شود به آینه نگاه مکن، بگذار بودن خویش را فراموش کنی؛ عطر مزین اینجا فضا سرشار از عطر دیگری است، رایحهٔ خدا را استشمام کن، دستور مده، به هوس منگر و سوگند مخور و...

نماز در میقات با احرام، عرضهٔ خویش است در جامهٔ تازه بر خدا و هر قیام و قعودش پیامی است از سر صدق و صفا و پیمانی است با درگاه رحمان و حرکت به سوی کعبه در جامهٔ

احرام با فریاد پر جلال و طنطنه تلبیه.

لَيْتِكَ اللَّهُمَّ لَيْتِكَ، لَيْتِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْتِكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكُ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْتِكَ.

گفتم خدایا! من مسافر، کنون غرق در خلسه‌های امل از «فَج عمیق»^۲ تو را می‌خوانم و به ندای تعال مَلِكُ العرش لیتیک می‌گویم، اکنون در میقاتم با زبان الکن و دیدگان اعمی و گوش اصم خود به سویت می‌شتابم ای بی‌نهایت بخشندگی و عطوفت و مهر و شفقت، من سراپا کزری و نادانی و عصیان و شکمبارگی را دریاب و درهای فضل و کرمت را به رویم باز نگهدار. مسجد جحفه دو سالن برای غسل کردن داشت، هر سالن دو ردیف دستشویی ده‌تایی، چهل تا بودند و سالن دیگر چهل‌تای دیگر. تمیز بودند و جمع و جور و ازدحامی نبود. سالن مسجد خنک و به وسیله یک موکت پرزدار خاکستری روشن فرش شده بود و دیوارهای سفید حالت احرام را بیشتر به ذهن متبادر می‌کرد گویی دیوارها هم مُحرمند. بیش از نیم ساعتی در میقات جحفه نبودیم که حرکت به سوی مکه آغاز شد. قسمتی از مسیر رفتن را برگشتیم و خود را به جاده اصلی جدّه - مکه رساندیم یادم رفت بگویم جحفه همانجایی است که پیامبر در حجة الوداع حضرت علی - ع - را به جانشینی خود معرفی کرد. آنگیز مانند بوده به نام «خم» و گویا الآن هم پایین بودنش محسوس است البته هیچگونه اثری از غدیر بودنش با آن تصویری که ما داریم وجود ندارد.

شوق دیدار کعبه هر لحظه افزون می‌شود

مسیر را که به طرف مکه می‌آمدیم، لیبیک‌گویان کمتر نمی‌شدند بعضی در زیر لب می‌گفتند و بعضی هم چرتک پاره می‌کردند. در خود می‌نگریستم و در زیر سقف این آسمان، که گویی نزدیکتر شده بود، می‌اندیشیدم گاهی نیم چرتکی می‌زدم و در این عوالم بودم که سپیده دمید. درست دیروز صبح بود همین موقع که از دزفول راه افتادیم و اکنون نزدیک مکه‌ایم خدا را شکر. نماز صبح را در بیابانهای اطراف مکه خواندیم. شوق دیدار کعبه هر لحظه افزون می‌شد. هفت صبح مکه بودیم که متأسفانه بجای رفتن به مسجدالحرام به هتل رفتیم. من در اتاق اولی؛ که یک اتاق ۳×۴ بود همراه ۵ نفر دیگر اسکان یافتیم. جز چند نفر که در طبقه دوم هستند، همگی در طبقه پنجم ساکن شده‌ایم. به هر کدامان یک پتو، ملحفه و بالش داده‌اند پتوهایمان را سه‌لا نموده، زیرانداز کرده‌ایم؛ چراکه موکت خشکی در کف اتاق

پهن شده است. ساکهایمان را در دو طرف اتاق چیده‌ایم و مشغول شرح ماقع از میقات جحفه شده‌ام باید بگویم جا تنگ است. هوای اتاق نه تنها تمیز و فرحبخش نیست بلکه آلوده هم هست و دستشویی بغلمان این آلودگی را بیشتر می‌کند. کولر در آن یکی اتاق است و پنکه در اتاق ماست با آن که آرام می‌چرخد ولی از بادش ناراحتم. قرار است بعد از نهار عازم مسجدالحرام شویم.

همان روز، ساعت دو بعد از ظهر بود که مسجدالحرام بودیم. خلوت به نظر می‌رسید. گویا بعد از ادای نماز جمعه مردم در خانه‌ها مانده‌اند. شهر هم خلوت بود و ترددی دیده نمی‌شد. فقط ماشینهای آخرین سیستم را می‌دیدم که پشت سرهم پارک شده بودند و صاحبانشان با خیال راحت غنوده‌اند. تقریباً در ضلع غربی؛ یعنی قسمت باب‌الملک پیاده شدیم. از بیرون، مسجدالحرام را دور زدیم تا به قسمت ورودی صفا - مروه رسیدیم. از در باب‌السلام (صفا - مروه) وارد مسجدالحرام شدیم، همینکه چشمم به خانه کعبه افتاد یگه خوردم. صحن مسجدالحرام کمی خلوت بود از پله‌ها به سرعت پایین آمدیم، کمی جلوتر بی‌اختیار به سجده افتادیم، حالت بهت‌زده‌ای داشتیم بعد از اندکی برخاستم و به محل شروع طواف که سنگ مرمر سیاه ضلع حجرالأسود است رفتم، ابتدای طواف از نزدیک حجرالأسود است. طواف کننده، بعد از استسلام (ادای احتلام و سلام) از سنگ مرمر سیاه، کعبه را در سمت چپ خود قرار می‌دهد و به طواف می‌پردازد، آن هم در بین کعبه و مقام ابراهیم و به سوی رکن عراقی که در جهت شمال است حرکت می‌کند بعد حجر اسماعیل - هاجر را دور می‌زند و از رکن شامی که در غرب است می‌گذرد و به رکن یمانی که در قسمت جنوبی است می‌رود که خلوت‌ترین قسمت طواف هم هست، سپس دوباره به مبدأ طواف؛ یعنی حجرالأسود که در مشرق قرار دارد باز می‌گردد و دور دوم را که شدت ازدحام در اوائلش و هجوم جمعیت زیادتر است آغاز می‌کند و همینطور این مسیر چرخشی را هفت بار تکرار می‌کند. گویی هفت طواف، نمودی از مقامات هفت‌گانه سلوک است. توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا.^۳

طواف بر نقطه عشق

طواف خیلی راحت بود، می‌گفتند به این خلوتی سابقه نداشته. سیل سپیدی یکدست

و یکرنگ، همه طائف و ذاکر و همه در حال گردش و حرکت. فقط برای اقامه نماز عصر لحظه‌ای طواف را قطع نمودیم.

کعبه نقطه عشق است و تو نقطه پرگار؛ در این دایره به دور او می‌چرخى خود را در او ذوب شده می‌بینی. در او محو شده‌ای، می‌چرخى، می‌گردی و خود را بکلی از یاد برده‌ای، نه تنها حواست به کسی و چیزی نیست که خود را فراموش کرده‌ای. غوطه می‌خوری، بی‌خودی‌وار در این امواج متلاطم، در چند جای طواف بغضم ترکیب و مختصر اشکی و ناله‌ای از سر درد و درخواست‌هایی که خداوند بحق فضل و کرمش از ما بپذیرد و ما را مورد حمایت و لطف خویش قرار دهد.

بعد از طواف نوبت نماز طواف است آنهم درست پشت مقام ابراهیم.

مقام ابراهیم قطعه سنگی بوده با اثر دو رد پا بر آن؛ حالا در یک محفظه شیشه‌ای نهاده‌اند. گویند ابراهیم بر روی این سنگ ایستاده و بنای کعبه را با خلوص نیت بالا برده است واقعاً بقول مولانا:

کعبه راگر هر دمى عزى فزود آن ز اخلاصات ابراهیم بود

دو رکعت نماز به یاد ابراهیم:

آن که شالوده این خانه بریخت آن که بت‌های کهن را بشکست

بخوان: «واتخذوا من مقام ابراهیم مصلى.»

و بکوش تا ابراهیم‌وار زندگی کنی گویی فریاد ابراهیم، این معمار کعبه و احیاگر سنت

حج، هنوز هم بلند است و می‌شنوم که می‌گوید:

«وما أنا من المشركين.»

«وانى لأحب الأفلين.»

بعد از نماز طواف بود که احساس لذت کردم وقتی که فهمیدم سعادتمند بوده‌ام که راهی مکه شده‌ام و این کم سعادتی نیست تا زمانی که در این اقیانوس غوطه‌ور نشده‌ای شکرگزار این خوان الهی نمی‌شوی گفتم خدا را هزاران هزار مرتبه شکر، الحمد لله.

سعی

از اعمال بعدی عمره تمتع، سعی بین صفا و مروه است. الآن اتوبان مسعى دو طبقه است به درازی ۴۲۰ متر. آثار صفا و مروه از بین رفته‌اند و در ابتدا و انتهای دو کوه صفا - مروه



قسمتی از تپه‌های صفا و مروه را گذاشته‌اند که در قسمت صفا، این آثار بجا مانده بیشتر است. هاجر مادر اسماعیل آنگاه که شویش ابراهیم او را در این وادی «غیر ذی زرع» در جوار «بیت مُحَرَّم»^۴ تنها می‌گذارد او بی‌درنگ به سعی می‌پردازد و با دو پای خویش، این مسیر را خستگی‌ناپذیر در جستجوی آبِ حیات می‌پیماید و او بعد از آنهمه تلاش از جایی که فکرش را نمی‌کند فوران آب را می‌بیند.

حال به یاد هاجر و تلاشها و مجاهداتش هفت بار باید این مسیر را از صفا به مروه پیمود. بر بالای آثار بجای مانده از صفا و مروه نیز می‌رفتم و از سنگهای تیز و خارای آن با جستن‌های هاجروار خویش بیقراری خود را نشان می‌دادم چند دور با گروه رفتم. خیل جمعیت هر لحظه زیادتر می‌شد. بیقراری درون مرا به تکروی و غوطه خوردن در این امواج انسانی کشاند بیخودی‌وار حالت‌های هروله را می‌رفتم. دعا می‌کردم. می‌خواندم. زیر لب زمزمه می‌کردم. به عربی و به فارسی، به ناله و به فریاد. هر چه در چنته داشتم رو کردم.

به «یا محسن قد أتاك المسیء» که رسیدم بغض شکست، ناله‌ام حزین‌تر شد و اشکم سرازیر گشت. بیقرارتر گام برمی‌داشتم اشکها بود که سرازیر می‌شد. همه دعا می‌خواندند؛ زرد مالزیایی، سیاه سودانی، سفید اروپایی و... سعی می‌کردند. نهایت این بیخودی را در حالت هروله^۵ و در ابتدا و انتهای مسعی داشتم که اندکی سربالایی است و باید دور بزنی و برگردی، حجاج دیگر کشورها را می‌دیدم که در موقع برگشت و شروع دوباره از صفا به طرف خانه کعبه لحظه‌ای می‌ایستادند و با تکبیر و تواضع خاصی سعی را ادامه می‌دادند و این شور و جدم را افزونتر می‌کرد.

پس از سعی در بالای مروه منتظر ماندم تا بقیه همراهان بیایند. بعد از تقصیر، که کوتاه کردن قسمتی از موی سر و ناخن‌هاست، به بیرون صفا و مروه رفتیم محوطه‌ای باز با چند هزار متری مساحت که بوسیله سنگ مرمر سفید پوشیده شده. تا چند سال پیش این محوطه که اکنون استراحتگاه مناسبی بعد از سعی در بیرون مسجد است جزء بازار بوده و قسمت کنار کوه ابوقبیس هم پارکینگ وسایل نقلیه؛ اما اکنون بوسیله در و پنجره‌های فلزی جزء مسجد است و وسایل نقلیه برای رفت و برگشت از تونلهای ساخته شده استفاده می‌کنند. قدری ماندیم تا نفسی تازه کنیم که بی‌اختیار بیاد زمزم افتادم و پرسیان پرسیان به طرف چاه زمزم رفتم؛ در صحن مسجد است. آبی به سر و صورت زدم و به سرعت بازگشتم. از سعیم

خوشم آمد، از طوافم نیز رضایت دارم تا آنجا که توان معرفتی، جسمانی و روحی بود، حق مطلب را ادا کردم. خداوند خود تفضل خیر کند و خوبیهایش را زیادتز نماید که او به هر کاری تواناست؛ «وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

هنگام برگشت، احساس سبکی می‌کردم آن حالت پکری صبح رفته بود. سر شوق بودم و طراوتی درخور احساس می‌کردم که از فیوضات الهی و توان معرفتی حج بود خداوند همه رفتگان ما را غریق رحمت کند!

بعد از شام؛ حاج آقا؛ یعنی روحانی کاروان با بلندگو اعلام کرد: «برادران و خواهران برای سخنرانی در پشت بام هتل حضور یابند.» چند باری تکرار کرد و تقریباً همه راهی شدند. قرار بر این است که هر شب برنامه سخنرانی دایر باشد و بینش معرفتی - عبادی به زائران داده شود. کاروان ما دو روحانی دارد؛ یکی همشهری ماست که معین کاروان است. خوش سخن و باسواد است. تازه لباس پوشیده و در دادن بینش معرفتی ید طولایی دارد. روحانی اصلی از حوزه علمیه قم و مشهدی‌الأصل است. به گفته خودش هشتمین بار است که به حج مشرف می‌شود. جوان متواضع و خون‌گرم است. معمولی سخن می‌گوید و نسبت به کم و کیف مناسک آشناست.

روحانی اصلی سخن از طواف مستحبی، نماز طواف و فضیلت نگاه کردن به مسجدالحرام و این که در طواف همه را شریک کنید؛ بخصوص مادر امام رضا - ع - و مادر امام زمان - عج - را، که یکدفعه منقلب شدم، چون گفت: آنها مشکلات گره خورده و ناراحتیها و گرفتاریهایی که با دست برطرف نمی‌شود را مرتفع می‌کنند و حدیثی از امام صادق - ع - نقل کرد که فرمودند: هر کس با اینها (اهل سنت) نماز بخواند گویی در صف اول نماز با رسول‌الله بوده است.^۶ او گفت در مساجد جایی برای زنان نیست چون در اعتقاد اهل سنت مسجد زن، خانه اوست؛ «مسجد المرأة البيت».

ساعتی از نیمه شب گذشته بود که به طبقه فوقانی مسجدالحرام رفتیم، چقدر وسیع و زیبا و دیدنی است. الآن از طبقه سوم به صحن مسجدالحرام نگاه می‌کنم بارگاه الهی چون روز منور و درخشان است. نیم ساعتی است که بالا هستیم. جمعیت موج می‌زند و عجیب صحنه با عظمتی است. در قسمت مشرف به حجرالأسود هستیم. اطراف حجرالأسود با ورق نقره‌ای، جدار بیرونش سپیدی خاصی دارد و منظره بدیع و دلکشی را ایجاد کرده که کاملاً



مشهود است. و سپیدی نقره بر سیاهی سنگ کاملاً می‌چربد. بوسیدن حجر لذت خاصی دارد ولی مگر می‌شود! اما هر چند هم شلوغ باشد کسی نمی‌تواند دست از آن بردارد. نگاهش تأثر می‌آورد و عظمت و عشق و جمال و جبروت را می‌بینم. آدم در این مسجد احساس عجیبی دارد. همین که نشست، گویی هیچ اضطراب و دلهره‌ای نداری. تصوّر می‌کنی خانه خدا خانه خود است و جایگاه دل تو، در جوار حق، گذشت زمان مطرح نیست، گویی در لازمانی! آدمی به واسطه آن نفخه الهی است که جز بارگاه الهی، مأمّن و ملجائی برای تسکین آلام و دردهای خویش نمی‌یابد. گویی این «نی»‌های بریده شده از اصل خویش اکنون به نیستان (جوار حق) می‌شتابند و حکایت وصل را می‌سرایند و «ینیفرم»‌ها و صوت‌های آهنگین و محزون آنهاست که همه را در خود فرو برده و بی‌خیال از وجود غیر به وجد آورده است ما «نی»‌هایی هستیم که اکنون در خانه دوست به نیستان رسیده‌ایم و حال سینه‌ای شرحه شرحه از فراق، از هجر و بیتاب وصل را می‌خواهد که این لذت بزرگ و سعادت شگفت را بفهمد و دریابد. افسوس بر این فکر و احساس محدود و قلم قاصر و شکسته که توان گام زدن در وادی عشق و شور و مستی را ندارد؛ ما کجا و ثنای او کجا؟!

وقت اذان است، اذان اول از بلندگو پخش شد، درست یکساعت قبل از اذان صبح؛ به خاطر برخاستن از خواب و ادای نافله شب. بعد از «حی علی الفلاح» می‌گفت: «الصلوة خیر من النوم» نماز بهتر از خواب است! همه مشغول نماز شده‌اند و این تا یکربع مانده به ۴ ادامه داشت.

اذان صبح از بلندگوهای مسجد الحرام پخش شد، جماعت متحرک طواف کننده از محیط به سمت مرکز، شروع کردند به آرام شدن و به صورت صف‌هایی دایره‌وار حلقه زدند و به محض این که تکبیر گفته شد، تمام مسجد صف شد و سرتاسر رواقها و بام و صحن مسجد، بزرگترین جماعت بشری زیر این آسمان و دور این خانه، الله اکبر، چه نماز پرشکوهی! چه صلابت و عظمتی!

امام جماعت قرائت دلنشینی داشت، حمد را زیبا تلفظ می‌کرد و ضالین آن را کشید که آمین کشیده نمازگزاران به دنبال داشت و اما من «الحمد لله رب العالمین» را که مجوزش را داریم، گفتیم. نماز که تمام شد از همان گوشه مقابل حجرالأسود صفها در هم شکست. امام جماعت که عگال سرخ بر سر داشت، عگال سرخ بر سران، او را بردند. بار دیگر طواف آغاز

شد. صفوف مجاور هم به سرعت برخاستند و به طواف پرداختند. حال که دارم آن ابتهت و جلال را به تصویر می‌کشم، به بیان زیبا و ظریف مولوی در داستان رقوقی افتادم که با تعبیر بدیع نماز جماعت را صحنهٔ قیامت می‌داند و حالات بندگان را در قیام و قعود و تشهد و سلام زیبا و سمبلیک سروده است. در این نماز جماعت با گفتن «الله اکبر» حالتی از خجلت و شرم و تسلیم محض را داریم و ضعف و لابهٔ ما در رکوع، تسبیح و شرمساری ما در سجده که به رو می‌افتیم و تضرع را به نهایت می‌رسانیم، کاملاً مشهود است و در پایان که با گفتن السلام علیکم ورحمة الله ... به جانب چپ و راست می‌نگریم گویی از انبیا و اولیا و صالحان و شاهدان انتظار کمک و یاری داریم.^۷

خدایا! در آن روز وانفسا که «لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سلیم»^۸ است، اطمینان، امید، اعتماد، توکل و علاقهٔ خاطر به لطف و رحمت تو است.^۹

یکشنبه ۷۲/۳/۲ امروز بعد از استراحت صبح در هتل ماندم هم به خاطر جمع و جور کردن نوشته‌های روز قبل و هم برای نوشتن دیده‌های خود در مسجدالحرام. تصمیم گرفتم چیزهایی را که در این دو روز دیده بودم بنویسم.

کعبه

ساختمان چهارگوشهٔ مسقفی است که نمای ظاهری آن از سنگ مرمر قدیمی سبز، مایل به خاکستری ساخته شده و به وسیلهٔ پرده‌ای سیاه که حاشیهٔ فوقانی و میانی آن قلابدوزی است پوشیده شده. بنای آن بر روی پایه‌ای از سنگ مرمر به ارتفاع ۳۰ سانتی‌متر گذاشته شده که در طرف حجر با سطح زمین زاویهٔ شیب‌داری دارد. بلندی خانهٔ کعبه پانزده متر است. در خانهٔ کعبه در ضلع شرقی، مقابل مقام ابراهیم قرار دارد، مطلاً است و دو متری از سطح زمین بالاتر است. در قسمت پایین آن حک شده: «هدیهٔ خادم الحرمین الشریفین ملک خالد بن عبدالعزیز آل سعود».

صحن مسجدالحرام از سنگ مرمر سفید پوشیده شده است بطوری که همهٔ سنگ‌ها رو به قبله قرار گرفته است.

حجرالأسود یک و نیم متری از سطح زمین بالاتر و تقریباً بیضی شکل است. اصل سنگ سیاه و نقطه‌های قرمز دارد و با روکشی از سنگ مرمر براق محافظت می‌شود. این



سنگ آسمانی تاریخچه‌ای شگفت‌انگیز دارد. در احادیث آمده: «الحجر الأسود یمین الله فی أرضه.»

«حجر اسماعیل» دیواره کوتاهی است هلالی شکل رو به کعبه به بلندی یک و نیم متر و به ضخامت یک متر که میزاب یا ناودان طلا رو به جِجر قرار گرفته و آبش داخل آن می‌ریزد. اینجا مدفن هاجر، اسماعیل و بعضی از انبیاست.

آب زمزم، نمای قدیمش حوضچه‌ای سه طبقه بوده با سنگ مرمر سبز به عمق سی متر. دهنه چاه پیش از این وسط صحن بوده اما اینک آن را به کناری کشیده‌اند پلکانی دارد عریض با دو قسمت مجزا برای مردان و زنان. ده پله که به پایین می‌روی سالن وسیعی است با پنج ستون مرمری هلالی شکل و بر روی هر کدام بیست شیر آب. ته شبستان چاه اصلی زمزم است که امروزه در محفظه شیشه‌ای حفظ می‌شود و آب با دستگاه و سیستم دقیق کامپیوتری، با لوله‌های پنج اینچ به هر دو طرف می‌ریزد.

دیدم که بعضی به طرف چاه نماز می‌خوانند! در این سرزمین خشک و سوزان با این تپه‌های سنگی و خارا، این چاه نعمتی است گرانقدر و شایسته تقدیس و احترام. گفته شده که این آب غمها را برطرف می‌کند و بر سر و صورت ریختن آن مستحب است. منبعی است که هرچه مصرف می‌شود، تمامی ندارد!

پرسی که در ذهن آدمی ایجاد می‌شود این که آبهای مصرف شده به کجا می‌ریزد؟ با توجه به این که مسجدالحرام نسبت به اطراف پایین‌تر است؟ باید بگویم که مأموران نظافتچی مسجدالحرام بسیار زیادند و شرکت دله مسؤولیت نظافت و رساندن خدمات رفاهی به حجاج را به عهده دارد و افرادش بی‌وقفه با آمادگی تمام در تلاشند.

از خدمات اولیه که صورت گرفته، مرتب کردن مسیر مسعی است. آن را با ظرافت خاصی پوشانده‌اند. الآن دو طبقه است. ارتفاع طبقه اول ۱۲ متر و طبقه دوم ۹ متری می‌باشد. عرض مسعی به ۲۰ متر می‌رسد؛ با راه رفت و برگشت. در وسط آن راهی جداگانه برای عبور وسایل معلولین قرار داده‌اند که آن نیز دوطرفه است. حرکت از جانب صفا آغاز و در مروه پایان می‌یابد. محل هروله با مهتابیهای سبز رنگ مشخص است.

بیرون صفا و مروه محوطه وسیعی است. بخشی از کوه ابوقبیس را برداشته و بر آن محوطه افزوده‌اند. اینجا نیز با سنگ مرمر سفید پوشیده شده است.

از دیگر مطالب گفتنی دربارهٔ مسجدالحرام، امکانات رفاهی و سیستم پیچیده کامپیوتری برای فیلم برداری است که در همه جای مسجد نصب شده است. البته این وسایل نباید طوری چشمها را خیره کند که آدمی را از هدف اصلی بازدارد.

خداوند کعبه را در آن سرزمین خشک بنا کرد تا مردم را از زرق و برق مادّیات و تجملات دنیوی دور سازد. ساده بودن بیت و دور بودنش از زینت‌های آنچنانی ما را با گذشتهٔ افتخارآمیز تاریخمان بیشتر پیوند می‌دهد.

از چیزهای جالبی که دربارهٔ مسجدالحرام گفته‌اند و در سفرنامهٔ ابن بطوطه نیز آمده، این است که بر خلاف اماکن مقدس، کبوتری در فضای حرم پرواز نمی‌کند. می‌گویند هیچ مرغی روی کعبه نمی‌نشیند مگر آن که مرضی داشته باشد و همینکه آنجا نشست یا شفا می‌یابد و یا در همان حال می‌میرد. من کبوتری نه تنها در صحن که در رواقها و ایوانهای اطراف مسجد هم ندیدم.

ظهر برای اقامهٔ نماز به مسجد محل رفتیم. مسجدی است مختصر و کوچک با شمارهٔ ۴۰۳. اهل سنت برای نماز جماعت اهمیت بسیار قائل می‌شوند و شاید این در مکه بیشتر نمایان باشد. می‌گویند اگر مردم نیایند جریمه دارد. پیش از این خواننده بودم که مردم را وادار می‌کنند به نماز و حتی گاهی کتک می‌زنند لیکن الآن وضع قدری فرق کرده است. اهل بازار به هنگام نماز مغازه‌های خود را به سرعت تعطیل می‌کنند و به نماز می‌روند بعضی‌ها هم خود را مخفی می‌کنند! در هر حال هنگام نمازهای پنج‌گانه، کار و کسب تعطیل است. امامان جماعت از دولت حقوق می‌گیرند. خیلی معمولی می‌آیند و بعد از اقامهٔ نماز بدون هیچ‌گونه مصافحه و برخورد با مردم می‌روند. مردم هم هیچ‌گونه قداست و ارزش معنوی برایشان قائل نیستند. سن امام جماعت از بیست تجاوز نمی‌کرد. او که از حوزهٔ درس امام شافعی بود نمازش را با یک چهرهٔ بسیار جدی و عبوس، دستها بر سینه و پای باز به فراخی سینه^{۱۰} و بسیار آرام خواند. فقط الله اکبر را بلند می‌گفت. بعد از نماز آهسته ذکرهایی گفتند و به سرعت پراکنده گشتند.

روحانی کاروان در وصف حطیم - بین حجرالاسود و در کعبه - و نماز در حجر اسماعیل گفت و ما پس از شنیدن سخنانش روانهٔ مسجدالحرام شدیم، بخصوص که از صبح هم نرفته بودیم؛ شبهای حرم صفای دیگری دارد. این بار از قسمت باب‌الندوه که حجر اسماعیل

مقابلمان بود وارد شدیم. ورود به محوطه طواف از اینجا تا حدی راحت تر است. بیش از نیم دایره‌ای به محل شروع طواف فاصله داشتیم که سرانجام خود را به میان جمعیت رساندیم. طواف، این نماز متحرک که توقف و ایستادگی در آن نیست را آغاز کردیم از همان مبدأ حرکت - سنگ مرمر سیاه کف صحن که حجرالاسود را به گوشه صحن مسجدالحرام متصل می‌کند - الله اکبر گفتیم. انسان در آن هنگام حالتی دارد که به وصف نمی‌آید. وجود آدمی شور است و احساسات و عشق ...

طواف که به پایان رسید، بیرون آمدم نماز طواف را - که مستحب بود - خواستم در حجر اسماعیل بخوانم^{۱۱} به هر زحمتی بود خود را به داخل حجر رساندم و مشغول نماز شدم، چند دو رکعتی برای خود و دوستانی که التماس دعا گفته بودند و رفتگان و شهدا و بخصوص عزیزانم که اکنون در این عالم نیستند و در جوار قرب حق مسکن گزیده‌اند، خواندم. اشکها بود که سرازیر می‌شد یک دو رکعتی هم بیاد و به علاقه و به نیابت از طرف ... تا الطاف خفیه حق شامل حالش شود و ما را بیش ازین منتظر نگذارد و...

حال که دارم آن لحظات سراسر از معنویت و اخلاص را می‌نویسم، پرده‌ای از اشک بر چشمانم حلقه زده. بعد از حجر اسماعیل به طرف حجرالاسود رفتم جمعیت امان نمی‌داد. به زحمت دستم به قسمتی از حجر رسید. در همان لحظه با گریه و انابه از خداوند خواستم که دستم را در آتش جهنم نسوزاند و مورد مهر و شفقت خویش قرار دهد. اما به این حد قانع نشدم و به قسمت حطیم آمدم استغاثه و دعا را مناسب دیدم، همانند بچه‌ای که از پدر و مادرش چیزی طلب می‌کند، خواهش را با صاحب خانه در میان گذاشتم اصرار پشت سر اصرار، درخواست پشت سر درخواست، با زبان مادری با یلایلا با ... هیچوقت خود را اینگونه ندیده بودم، از همانجا در میان هجوم مشتاقان حجر، دست راستم را به حجرالاسود رساندم. در میان حَجَر و هجوم جمعیت قرار گرفتم. بیم آن داشتم که خطری متوجهم شود، از این رو بالای قسمت شیب‌دار ۳۰ سانتی (شاذروان) رفتم کم مانده بود که نفسم بند آید. می‌خواستم بیفتم که آخرین تلاشم را کردم و دستم را به حجرالاسود رساندم. بیعتی بود با حق و راه او و این که همواره بر این راه مطمئن و استوار بمانم؛ دیگر رمقی در بدنم نبود. موج جمعیت حرکت داد و ۱۰ متر آن سوی مقام ابراهیم برد!

ظهر از مسجدالحرام راهی خانه شدیم و همه چون سیل به دامنه - مسجدالحرام -

سرازیر گشتیم. جای تأسف است که در اقامهٔ نماز موفق نبودیم و در اجرای به هنگام این سنت محمدی تلاش نکردیم؛ این ضعف ما شیعیان است که چرا اینگونه‌ایم؟! علت کجاست؟ حیف است که آدمی در خانهٔ کعبه باشد و اینگونه کاهل نماز! در حالی که برادران اهل سنت، هنگام نماز با رغبت و شوق در جماعت حضور می‌یابند.

در صف نماز، نفر جنب چپی‌ام مسلمانی بود از اندونزی از نژاد زرد و نفر دست راستیم سیاهپوستی بود از آفریقا و من هم مخلوطی از سفید و زرد و سیاه چند رگهٔ گندمگون، هیچ حرفی نزدیم و نمی‌دانستیم که بزیم ولی احساس نزدیکی و اخوت حس کردیم که ناشی از اعتقاد مشترک، عمل مشترک و... بود تقبل الله گفتیم و آنها خوشحال جواب دادند، جزوهٔ دعاهای مناسک حج را می‌خواندند؛ دعای سعی، دعای طواف و... بعد از نماز هوا گرمتر شده بود و از جمعیت طواف کننده کاسته می‌شد. فرصتی است برای ما خوزستانیها که چند رکعتی نماز در حجر اسماعیل بخوانیم، ستونی حرکت کردیم و خود را به حجر اسماعیل رساندیم، گرچه داخل شلوغ بود اما جایی برای خویش دست و پا کردیم و مشغول شدیم، قدری به گریه و ناله گذشت و استغاثه و قدری هم به نماز خواندن برای این و آن.

برگشت ما از حرم پیاده و با تشنگی و گرسنگی همراه بود ولی بخاطر همان چند لحظه حجر اسماعیل ارزید. خداوند خود راههای امن و استوار خویش را برویمان گشاده نگهدارد و آثار معنوی و روحانی حج را تا آخرین لحظات عمر همراهمان بگرداند و لحظه‌ای ما را به حال خویش وامگذارد و این قبیل توسلات ما را به شایستگی بپذیرد و مورد اجابت خویش قرار دهد؛ **انک ولی النعم وانک علی کل شیء قدیر.**

در راه چندین زن عرب را دیدم که دختران سفید هفت هشت ساله‌ای را با خود همراه داشتند و کالسکهٔ خرید اجناس پر از احتیاجات غیر مفید روزانه، مقنعه‌شان را مانند گلی در پشت سر گره می‌زنند و روبندی بر روی آن می‌گذارند. مانتوی بلندشان سیاه رنگ بود و نسبت به حجاب خشک و شدید و عبوس زنان نهبان در حرم ظرافت و انعطافی بیشتر داشت. زنان آفریقایی ولنگار و لاقید به نظر می‌رسند اما نمی‌دانم چرا از حجاب مالزیاییها خوشم آمد، شاید به علت ظرافت و هنری است که در حجاب آنهاست.

حجاب ایرانیها هم در لباس احرام مناسب است، هم برجستگی و ظرافت نژاد زرد را داراست و هم با فرهنگ و خلق و خوی ایرانی سازگار است و در مجموع معتدل، ملایم و



منطبق با شرع است.

چند بچهٔ عرب را دیدم که آب می‌فروختند و سر و وضعی نامناسب داشتند، فقیر و با فرهنگی پایین، گویا از مناطق فقیر نشین جنوب شهری‌ها؛ این چند روز گدایانی را دیده بودم که در کنار مسجدالحرام ماندهٔ غذاها را می‌بردند و از ماشینهای سعودی نان و ماست می‌گرفتند مسلم است در مقابل این رفاهی که در شهرها شاهد آنیم تهیدستانی هستند که در همین گوشه و کنار شهر زندگی می‌کنند و برای تأمین مایحتاجشان در اطراف مسجدالحرام گرد آمده‌اند! نفت را فقط صرف ظواهر می‌کنند. در این کشور بسیاری افرادی که با وسایل بدوی و عشیره‌ای در بادیه‌های عربستان روزگار پرمشقتی را سپری می‌کنند و از امکانات مدرن شهری کاملاً بدور و بیگانه‌اند.

حکومت عربستان آماری از تعداد زاد و ولد و گزارشی از موقعیت فرهنگی جامعهٔ خویش و میزان باسوادها و بیسوادها در دست ندارد و اصلاً هنوز تعداد جمعیت شهری و روستایی - عشیره‌ای خود را نمی‌داند!...

از سیاست فاصله بگیریم و کمی هم به مناسک و احکام بپردازیم، چند روز است که دو روحانی کاروان اصرار دارند که حمد و سوره را حداقل به خاطر طواف نساء هم که شده برای زائران کاروان بخوانند. معضل عجیبی است طواف نساء! اگر اشتباه بخوانی مثلاً «س» را «ص» تلفظ کنی یا «ط» را «ت» بگویی می‌دانی چه می‌شود؟ واویلا است! اگر مجرد باشی نمی‌توانی زن بگیری و در صورت تأهل که پناه بر خدا!...

بحث پیرامون این قضیه به اتاق ما هم سرایت کرده و پیچ پیچ راه افتاده است. استاد صفرعلی که مرتبهٔ دوم تشرّف او به حج است، از کم و کیف آن آگاهی بیشتری دارد و می‌گوید:

«اگ ابطور خُونی ماز غُلوم آدَسْتِ رُوو!»

هر دفعه‌ای چند نفر نزد آقا می‌روند و او با صدای بلند و واضح و تأکید بر جاهای حساس، قرائت را تصحیح می‌کند؛ «... رَبِّي الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ»، «سُبْحَانَكَ نَلِّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لِلَّهِ وَلَا ...» و همینطور کلمات مسأله‌دار دیگر.

بیشتر، از این گوش وارد و از گوش دیگر خارج می‌کنند و یادگیری نمی‌بینیم. سنین عمر از بیست و چند سالگی که گذشت تار آواهای گلو آنقدر سست می‌شوند که دیگر محال است بتوان حرفها را مانند عربها تلفظ کرد، البته برای ما چندان مشکل نیست، چون در

مخارج حروف دست کمی از عربها نداریم، دردرس ما بیسوادى و دقت نکردن است و مشکل برای آن ترک آذرى است که «إِنَّ الْأَهْمَمْتَ وَنَهْمَةَ!» نگوید و «سُبْهَانَ اللَّهِ!» و «رَهْمَنِ الرَّهْمِيمِ!» نخواند.

امروز با خستگی و مریض‌حالی گذشت، مزاج یُبَسِّم هم که قوز بالا قوز شده، اینهمه پرتقال و خاکشیر! بیشتر شکم را بند کرده، دارد کلافه‌ام می‌کند، هرچه مُسَهِّل می‌خورم بهبودى حاصل نمی‌شود. شب گذشته به درمانگاه جدیدالتأسیس شماره ۵ ایران رفتم، طبقه دوم ساختمانی را اجاره کرده‌اند و دو پزشک خوش برخورد و خوش تیپ مریضها را می‌بینند. مراجعه کنندگان هر یک دردی داشتند؛ سرماخوردگی، گرمزدگی، حساسیت و... از میان داروها قرصهای ادولت کُلد، آنتی هستامین، آموکسی سیلین و شربت اسپکتوران نصیب من شد. از تلاش منظم و آرام و بی‌سر و صدای بهداری خوشم آمد، سرى به بهداشت و درمان سعودیها هم زدیم که اینهمه تعریف می‌کنند و از شأنش می‌گویند! من که چیزی ندیدم! گاهی با بی‌انصافی تمام، زحمات و ارزشهای خودمان را نادیده می‌گیریم و باورمان می‌آید که مرغ همسایه غاز است. با همه کمبود دارو و پزشک، درمانگاههای ایرانی خوب می‌رسند، کم متخصص نداریم. به بیماران بسیاری از کشورهای دیگر برخوردیم که سراغ بهداری ما را می‌گرفتند. از آنها بخوبی استقبال می‌شود. بدون حق‌الزحمه معاینه می‌شوند و حتی دارو نیز، بی آن که وجهی دریافت کنند، در اختیارشان قرار می‌گیرد.

مشکل اصلی در آنجا مُسرى بودن دردهاست، بسیار سریع به دیگران سرایت می‌کند. کار خدمه کاروان امروز سنگین بود چادرها را در منا و عرفات تحویل گرفته‌اند و قدری هندوانه «هفوفی» خریده‌اند برای روز چادرها. اما هنوز غذایمان همان غذای وارداتی است؛ پرتقال مصر، موز کلمبیا، آب پرتقال و بیبسی جده با کارخانه آمریکا، برنج هندی، مرغ فرانسوی، گوشت نیوزیلندی، چای سیلانی، قند بلژیکی، پیاز هندی و...!

از امروز بعد از ظهر حرکت به سوی عرفات شروع شده و هوا بدجوری دم کرده است. روز بادبزنهاست. ساعتی قبل یک دوش گرفتم و احرام را پوشیدم و در پشت بام هتل مکه رو به قبله نشسته‌ام. آسمان مکه ابرهای سفیدی خاصی دارد سرخی عجیبی در گوشه آسمان می‌بینم که از نورافکن‌های «منا» است ماه در آسمان آنقدر بزرگ شده که در مقابل ستارگان کم رونق اظهار خودنمایی و تفاخر می‌کند در این هوا که گاه گاهی نسیمی می‌وزد در



خویش می‌نگرم چه کرده‌ام؟ چه باید می‌کردم که نکرده‌ام؟ چه باید بکنم و همت و توفیق از صاحب بیت بخواهم که همواره یار و یاورم باشد و مرا بی‌آنس و آفتش هرگز نگذارد و تفضل نماید که عرفات را درک کرده، توبهٔ ما را بپذیرد و حوائج‌مان را برآورد.

خدایا! بر رنج‌ها و دردهای کهنه و زخم‌های ریش ما مرهم احسان و لطف و انعام بنه. خدایا! پرتوی از شعاع معرفت دیار محشرگونهٔ عرفات را در دل‌هایمان بتابان و آرامش و سکینه‌ای نازل کن تا فقط رضایت تو را بجوییم و تو را ببینیم و لحظه‌ای بی‌تو نباشیم.

خدایا! تو آگاه به ذات الصدوری، تو علیمی، تو خبیری، تو سمعی، تو سزاوار ثنایی، تو غفار الذنوبی، تو ستار العیوبی، تو کاشف الکروبی، تو نعم‌الطبیعی، تو نعم‌الحیبی، تو نعم‌المجیبی، غیر از تو کسی نیست. وجود تویی، هستی تویی، مایهٔ امید تویی، روضهٔ رضوان تویی و...

ای خدای پاک و بی‌انبار و یار	دستگیر و جرم ما را درگذار
باز خرم ما را از این نفس پلید	کاردش تا استخوان ما رسید
حرمت آن که دعا آموختی	در چنین ظلمت چراغ افروختی
دستگیر و ره نما توفیق ده	جرم بخش و عفوکن بگشاگره

عرفات

ساعتی از نیمه شب گذشته بود که سوار ماشینهای روباز شدیم و حرکت آغاز گردید. نزدیکی مسجد جن نیت احرام داده شد؛ «احرام می‌پوشم برای حج تمتع از حَجَّة‌الاسلام واجب قربهٔ الی الله» و بعد لبیک و اینبار روحانی کاروان و سواس بیشتری به خرج می‌دهد. فریاد لبیک اللهم لبیک ... تا عرفات همچنان بلند بود. سه ساعت از نیمه شب گذشته بود که به عرفات رسیدیم و منطقهٔ داخل آن را دور زدیم، ماشاءالله به این عظمت! می‌گفتند صحرائی است به درازای ۱۲ کیلومتر و پهنای ۶ کیلومتر و در فاصلهٔ ۲۲ کیلومتری شمال مکه بر سر راه طائف واقع شده. اکنون وصل است به شهر و کاملاً پوشش جنگلی پیدا کرده و دور نیست که این صحرای سوزان و لم‌یزرع، به جنگلی سرسبز و گردشگاهی فرحبخش تبدیل شود! با این که شب بود اما نورافکن‌های عرفات روز را تداعی می‌کردند. بیش از یک‌هزار پایهٔ سیمانی به بلندای ۳۰ متر و بر بالای هر کدام ۱۵ ردیف سه‌تایی نورافکن و ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار چادر و

تقریباً همین مقدار اصله درخت «تیم». محل رویش این نوع درختها صحراهای آمریکا بوده که با یک طرح و نظم خاصی، در محورهای معینی کاشته‌اند، تا چند سال دیگر عرفات به یک پیک‌نیک روز تعطیلی تبدیل خواهد شد من مخالف سرسبزی نیستم ولی پیشرفت و توسعه این افکار دیر یا زود ما را از هدف اصلی و سمبلیک این مناسک دور می‌کند. آن صفا و سادگی صحرای عرفه بوده که معرفت و شناخت را به وجود آورد. مسلماً وقتی گردشگاه و محل تفریح شد ما را به عالم بالا و سیر الی‌الله پرتاب نمی‌کند؛ امکانات بسیار زیادی را در عرفات می‌بینم که کارهایی خارق‌العاده و شگفت‌آورند اما برای حج و حجاج سمّ قاتل و کشنده‌ای که بنیانهای استوار این سنت ابراهیمی را سست می‌کنند و یک نمای ظاهری و فریبنده‌ای که از محتوا خالی است نشانمان می‌دهند. واقعاً چه احتیاجی است به باران مصنوعی پودرگونه؟! چه ضرورتی است اینهمه کانتینرهای مبرّد که علاوه بر «مياه نقیّه» انواع میوه، ماست، خرما و... را به این سو و آن سو می‌پراکنند؟! این همه اسراف و تبذیر برای چه؟! اینگونه کارها را باید در مقایسه با هدف اصلی سنجید و دید که چند درصد ما را به آن نزدیک می‌کنند. در طرح هدفها و برنامه‌های حج به اشتباه نرفته‌ایم؟! این کجا و حج ابراهیمی کجا...؟!

شب بود که رسیدیم، کاروانها یکی پس از دیگری می‌آمدند و در چادرها مستقر می‌شدند. گروهی به خواب و استراحت می‌پرداختند و بیشترشان به صحبت و عبادت. فضایی ملکوتی در چادرها احساس می‌شد و نسیمی از عطر دل‌انگیز راز و نیازهای شبانه به مشام می‌رسید. هر کس با خود نجوایی داشت و این تا اذان صبح ادامه داشت ...

● پی نوشتها:

- ۱- «میتات» از «مؤقات» و اسم مکان و زمان است. در معنا وقت بیرون آمدن از مادیت و سیر به سوی معنویت است.
- ۲- فح عمیق، در معنا راه دور، قسمتی از آیه ۲۵ سوره حج. به تفسیر مرحوم علامه طباطبایی به جلد ۲۸ صفحه ۲۴۰ میزان المیزان مراجعه شود.
- ۳- منازل و مراحل را که عارف برای رسیدن به مقصود در طریقت طی می‌کند مقام گویند و به نقل از ابونصر سراج در اللمع از هفت مقام نام می‌برد.
- ۴- قسمتی از آیه قرآنی و اشاره است به آن. سوره ابراهیم: ۳۷
- ۵- وَهَزُولِ هِرُولَةٍ مِنْ هَوَاكُ وَتَبْرِيَاً مِنْ جَمِيعِ خَوْلِكَ وَقَوْلِكَ.
- ۶- «من صَلَّى معهم فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَمَا صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ».
- ۷- برگرفته از داستان رقوقی از دفتر سوم مثنوی مولوی، ابیات ۲۱۴۰ به بعد، چاپ دکتر استعلایی.
- ۸- برگرفته از مناجات حضرت علی -ع- در مسجد کوفه.
- ۹- برگرفته از دعاهای ابوحمزه ثمالی.
- ۱۰- در حدیث رسول خدا خوانده بودم که پیامبر مسلمانان را در حین نماز از «صفد»؛ فاصله انداختن و از هم بازنهادن دو استخوان قوزک پا نهی فرمودند از این رو با روشی که اینان می‌خوانند هیچ گونه مطابقتی ندارد. عوارف المعارف سهروردی ص ۱۳۳
- ۱۱- فقط طواف واجب نمازش پشت مقام ابراهیم است.